

استدلالی نو برای موجودیت وجود در فلسفه صدرای

داود حسینی*

چکیده

این مقاله به دنبال دو هدف است: نخست برقراری ارتباطی میان معنای «موجود» و موجودیت وجود؛ و دوم تنظیم استدلالی نو در دفاع از موجودیت وجود. استدلال خواهد شد که بنا بر فرض‌های معقولی که مورد قبول صدرای نیز هستند، میان ادعای اشتقاق معنایی «موجود» و موجودیت وجود رابطه نزدیکی وجود دارد. برای این کار ابتدا از این تر دفاع خواهد شد که در حضور فرض‌های معقول و مورد پذیرش صدرای، «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر «وجود» بر چیزی صدق کند. سپس شواهدی ارائه خواهد شد که از نظر صدرای «وجود» بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر وجود موجود است. نتیجه معادله‌ای است بین صدق اشتقاقی «موجود» و موجودیت وجود. پس از آن شواهدی ارائه خواهد شد که طبق نظر صدرای «موجود» به لحاظ معنایی مشتق است. حاصل، استدلالی خواهد بود برای موجودیت وجود بر پایه صدق اشتقاقی «موجود». این استدلال در متون صدرای یا شارحانش نمونه مشابهی ندارد.

واژگان کلیدی: وجود، موجود، اشتقاق معنایی، صدق، موجودیت.

*. استادیار فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. davood.hosseini.c@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۰۸؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۶/۰۴/۲۰]

مقدمه^۱

نظریه صدرای درباب وجود (که امروزه به «اصالت وجود» شهرت یافته است) شامل دو ادعا است: نخست اینکه وجود موجود است و دوم اینکه وجود نسبت به ماهیات اولی است به اینکه موجود باشد (عمادالدوله ۱۳۶۳؛ ۹). در این نوشتار قصد داریم استدلالی به نفع ادعای نخست (موجودیت وجود) از آثار صدرای استخراج کنیم که نه خود وی و نه شارحان و تابعان وی درباره آن سخنی نگفته‌اند. بیش از این قصد داریم نشان دهیم میان ادعای موجودیت وجود و اشتقاق معنایی «موجود» ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.^۲

برای این منظور مقاله حاضر بدین صورت پیش خواهد رفت: در بخش نخست نشان خواهیم داد که در حضور فرض‌هایی معقول، «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر «وجود» بر چیزی صدق کند. سعی خواهیم کرد از این هم‌ارزی مستقل از مفروضات فلسفه صدرای دفاع کنیم. در بخش دوم بنا بر شواهدی از متون صدرای نشان خواهیم داد که از نظر صدرای «وجود» بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر وجود موجود است. در بخش سوم از ترکیب این دو نتیجه استدلالی برای هم‌ارزی بین موجودیت وجود و صدق اشتقاقی «موجود» به دست خواهیم آورد. همچنین بنا بر شواهدی متنی نشان می‌دهیم که از نظر صدرای «موجود» معنایی اشتقاقی دارد. و از این‌رو، می‌توان استدلالی نو به نفع موجودیت وجود در فلسفه صدرای تنظیم کرد.

۱. اشتقاق «موجود» و صدق «وجود»

در این بخش قصد داریم نشان دهیم که اگر «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق کند، «وجود» نیز بر چیزی صدق خواهد کرد و برعکس؛ فارغ از اینکه نظریه مشتق مفروض چه باشد.^۳ ابتدا مروری می‌کنیم بر نظریه‌های اشتقاق.

چنان‌که مشهور است، دو نظریه کلان درباره رابطه معنایی مشتق و مبدأ اشتقاق در ادبیات بحث وجود دارد: نظریه ترکیب مشتق و نظریه بساطت مشتق.^۴ بر اساس نظریه بساطت مشتق، مشتق و مبدأ به لحاظ معنایی دقیقاً یک چیز هستند، بدون هیچ تفاوتی در معنا.^۵ بر پایه نظریه ترکیب مشتق، دو حالت ممکن است رخ دهد: یکی اینکه مشتق به معنای ذات دارای مبدأ باشد، و دیگر اینکه مشتق به معنای دارای مبدأ^۶ باشد. وجه مشترک هر دوی این حالات ترکیب این است که مشتق به لحاظ معنایی بیش از یک جزء دارد و از این‌رو مرکب است. تفاوت این دو نظریه در این است که طبق یکی از این‌ها، ذات خارج از معنای مشتق است و طبق دیگری ذات داخل در آن. بنابراین، سه نظریه مشخص در باب معنای مشتق خواهیم داشت: بساطت مشتق، ترکیب مشتق به طوری که ذات داخل در معنای مشتق باشد و ترکیب مشتق به طوری که ذات خارج از معنای مشتق باشد.^۷

برای مثال، با فرض اینکه «أبيض» به لحاظ معنایی مشتق باشد و مبدأ اشتقاق آن نیز بیاض باشد، این سه نظریه در باب مشتق در باب معنای «أبيض» چنین خواهند گفت: مطابق نظریه بساطت،

«أبيض» به معنای بیاض است. مطابق نظریه‌ی ترکیب در حالتی که ذات داخل در معنا باشد، «أبيض» به معنای ذات دارای بیاض است و مطابق نظریه‌ی ترکیب در حالتی که ذات خارج از معنای مشتق باشد، «أبيض» به معنای دارای بیاض خواهد بود.

با بیان این مقدمه، به سراغ استدلال می‌رویم. برای اثبات یک طرف از دو شرطی مورد بررسی، فرض کنیم «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق کند. به عبارتی دیگر، فرض کنیم «موجود» به لحاظ معنایی مشتق است و نیز حداقل به ازای یک الف در جهان، الف مصداق «موجود» است. می‌خواهیم نشان دهیم که فارغ از اینکه چه نظریه‌ای در باب رابطه‌ی معنایی مشتق و مبدأ اشتقاق مفروض گرفته شود، «وجود» بر چیزی صدق می‌کند. استدلال را بر اساس این نظریه‌ها به ترتیب و جداگانه پیش خواهیم برد.

حالت نخست را در نظر بگیرید که مشتق بسیط است؛ یعنی «موجود» به معنای وجود است. این ساده‌ترین حالت استدلال است و برای نیل به نتیجه، نیاز به هیچ فرض دیگری نیست. وقتی «موجود» بر چیزی صدق می‌کند، «وجود» نیز که هم‌معنای آن است، بر همان چیز صدق خواهد کرد، اما حالات دیگر فرض‌هایی لازم دارند.

حالت دوم را در نظر بگیرید که مشتق مرکب است و ذات نیز داخل در معنای مشتق است؛ یعنی «موجود» به معنای ذات دارای وجود است. فرض کنیم الف مصداق «موجود» است یا به طور معادل، الف مصداق «ذات دارای وجود» است. همچنین فرض کنیم که نظریه‌ی صدق مفروض نظریه‌ی مطابقت است.^۱ پس مطابق «ذات دارای مشتق» الف است. به تعبیر دیگر، باید الف رابطه‌ای با ب داشته باشد، به طوری که الف مصداق «ذات»، آن رابطه مصداق «...دارای... است»^۲ و ب مصداق «وجود» باشد. در نتیجه، باید «وجود» بر چیزی (یعنی ب) صدق کند.

حالت سوم را در نظر بگیرید که مشتق مرکب است ولی ذات خارج از معنای مشتق است؛ یعنی «موجود» به معنای دارای وجود است. استدلال در این حالت بسیار شبیه حالت پیشین است. فرض کنیم الف مصداق «موجود» است یا به طور معادل، الف مصداق «دارای وجود» است. نیز فرض کنیم که نظریه‌ی صدق مفروض نظریه‌ی مطابقت است. پس مطابق «دارای وجود» الف است. به تعبیر دیگر، باید الف رابطه‌ای با ب داشته باشد، به طوری که آن رابطه مصداق «...دارای... است» و ب مصداق «وجود» باشد. در نتیجه، باید «وجود» بر چیزی (یعنی ب) صدق کند.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، نظریه‌ی مشتق هرچه باشد، از صدق «موجود» بر چیزی می‌توان صدق «وجود» را نتیجه گرفت. تنها کافی است نظریه‌ی مطابقت صدق فرض گرفته شود. بنابراین، اگر نظریه‌ی صدق مفروض در بحث، نظریه‌ی مطابقت باشد، از اینکه «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق کند، نتیجه خواهد شد که «وجود» نیز بر چیزی صدق می‌کند.

حال می‌خواهیم استدلال کنیم که عکس شرطی فوق نیز درست است: اگر «وجود» بر چیزی صدق کند، «موجود» به معنای اشتقاقی نیز بر چیزی صدق خواهد کرد. باز استدلال را بر پایه‌ی سه نظریه‌ی مشتق جداگانه پیش خواهیم برد.

حالت نخست را در نظر بگیرید که مشتق بسیط است؛ یعنی «موجود» به معنای وجود است. مانند استدلال پیشین، این ساده‌ترین حالت استدلال است و برای نیل به نتیجه نیاز به هیچ فرض دیگری نیست. وقتی «وجود» بر چیزی صدق می‌کند، «موجود» نیز که هم‌معنای آن است، بر همان چیز صدق خواهد کرد، اما حالات دیگر پیچیدگی‌های بیشتری دارند.

حالت دوم را در نظر بگیرید که مشتق مرکب است و ذات نیز داخل در معنای مشتق است؛ یعنی «موجود» به معنای ذات دارای وجود است. فرض کنیم «وجود» بر چیزی صدق می‌کند. می‌خواهیم نشان دهیم «ذات دارای وجود» نیز بر چیزی صدق می‌کند. مانند استدلال پیشین، برای پیش‌برد حالت دوم فرض می‌کنیم که نظریهٔ صدق مورد قبول نظریهٔ مطابقت است. ابتدا بینیم با فرض ترکیب مشتق (به نحوی که ذات داخل در معنای مشتق باشد) و نظریهٔ مطابقت صدق، اینکه «موجود» بر چیزی صدق کند، معادل با چیست. مطابق با این مفروضات، «موجود» بر چیزی صدق خواهد کرد اگر و تنها اگر «ذات دارای وجود» بر چیزی صدق کند اگر و تنها اگر الفی رابطه‌ای با ب داشته باشد و الف مصداق «ذات»، آن رابطه مصداق «...دارای ... است» و ب مصداق «وجود» باشد. اما در نظریهٔ ترکیب هیچ شرطی نیست که لازم باشد الف و ب دو چیز متمایز باشند. همچنین در این نظریه هیچ محدودیتی نیست که آن رابطهٔ متناظر با «...دارای... است» چگونه رابطه‌ای باشد. بنابراین، طبق این نظریهٔ ترکیب، مجاز است در مواردی ذات و مبدأ یک چیز باشند و در نتیجه، آن رابطه میان الف و ب نیز رابطهٔ همانی باشد.^{۱۰}

ممکن است این اشکال به نظر برسد که در معنای مشتق نوعی اتصاف به مبدأ ملحوظ است. بدین معنا که وقتی مشتق بر چیزی صدق می‌کند، آن چیز متصف به صفتی است و مبدأ بر آن صفت صدق می‌کند. برای نمونه، وقتی «أبيض» به معنای اشتقاقی بر الف صدق می‌کند، الف متصف به صفت بیاض است. از طرفی در معنای اتصاف نوعی تقدم وجود دارد؛ موصوف به نحوی بر صفت خود مقدم است. با این مفروضات، نتیجه خواهد شد که وقتی مشتق به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق کند، رابطهٔ متناظر با «...دارای... است» مستلزم نوعی تقدم خواهد بود. در نتیجه، این رابطه نمی‌تواند همانی باشد؛ زیرا در رابطهٔ همانی تقدمی میان طرفین رابطه وجود ندارد.

در دو مرحله می‌توان به این اشکال پاسخ گفت. نخست اینکه حداقل طبق معنایی که فیلسوفان مسلمان معمولاً از مشتق مورد نظر دارند، تمایز ذات و مبدأ در معنای مشتق ملحوظ نیست. مثلاً به نظر عموم فیلسوفان مسلمان، واجب‌الوجود عالم به خود است. از این رو، می‌توان به درستی گفت که واجب‌الوجود مصداق «عالم» و «علم» است. نیز به نظر عموم فیلسوفان مسلمان، انسان‌ها عالم به امور غیرذات خود هستند؛ مانند اینکه حسن عالم به خوشحالی خود است. در این موارد اگر چه «عالم» بر حسن صدق می‌کند، اما «علم» بر حسن صدق نمی‌کند، بلکه بر خوشحالی وی صدق می‌کند. خوشحالی حسن همان حسن نیست؛ حسن می‌تواند حسن باشد، اما خوشحال نباشد. حال اگر بنا بر فرض متعارف عالم مشتق باشد، یکی از این سه حالت (مطابق سه نظریهٔ مشتق) باید رخ دهد: نخست اینکه «عالم» به معنای علم است که طبق آن «عالم» بر واجب‌الوجود صدق می‌کند، اما بر حسن نه. دوم اینکه در معنای

«عالم» تمایز ذات و مبدأ ملحوظ است و طبق آن اگرچه «عالم» می‌تواند بر حسن صدق کند، اما بر واجب‌الوجود قابل صدق نخواهد بود. سوم اینکه مشتق است، ولی تمایز ذات و مبدأ در معنای «عالم» ملحوظ نیست که طبق آن «عالم» می‌تواند بر حسن و واجب‌الوجود صدق کند. به نظر می‌رسد دو حالت نخست منجر به الهیات سلبی است که مورد قبول صدر و بسیاری از فیلسوفان مسلمان نیست. بنابراین، بر اساس معنایی که بسیاری از فیلسوفان مسلمان از مشتق مراد می‌کنند، مجاز است که در مواردی ذات و مبدأ دقیقاً یک چیز باشند و تقدم و تأخری میان ذات و مبدأ نباشد.

برخلاف این نوع کاربرد فیلسوفان مسلمان، ممکن است کسی مدعی باشد که معنایی که در عرف از مشتق مراد می‌شود، واقعاً نوعی اتصاف به همراه خود دارد. در نتیجه، واقعاً با توجه به معنایی که در عرف از «عالم» مورد نظر است، نمی‌توان واجب‌الوجود را عالم دانست. اگرچه، این ادعایی درباره‌ی معناشناسی زبان عرفی است و نیاز به بررسی و تحقیق تجربی دارد، اما پذیرفتن آن اشکالی برای بحث حاضر ایجاد نخواهد کرد. زیرا تعهدی نیست که اصطلاحات مورد استفاده در فلسفه دقیقاً به همان معنای عرفی باشند. بسیار اتفاق می‌افتد که معنای مورد نظر فیلسوفان برای اصطلاحات فلسفی شامل نوعی تجرید از معنای عرفی یا اختلاف معنایی با آنچه در عرف مراد است، باشد.^{۱۱} در اینجا نیز می‌توان گفت که مشتق به اصطلاحی که فیلسوفان (چه فیلسوفان مسلمان و چه غیر آن‌ها) به کار می‌برند، دست‌خوش نوعی تجرید از معنای عرفی آن شده است. اگرچه در کاربرد عرفی، معنای مشتق نوعی اتصاف و در اثر آن نوعی تقدم ذات بر مبدأ را در خود داشته باشد، معنای مشتق در اصطلاحات فلسفی شامل هیچ قیدی از قبیل تمایز مصداقی ذات و مبدأ، تقدم و امثال آن نیست.^{۱۲} بنابراین به نظر می‌رسد اشکال مورد بحث به معنایی از مشتق که مورد نظر فیلسوفان است، وارد نیست.

با این فرض، به استدلال بازمی‌گردیم. می‌خواهیم نشان دهیم که اگر «وجود» بر چیزی صدق کند، «موجود» یا «ذات دارای وجود» نیز بر چیزی صدق می‌کند. تنها نامزد مصداق «موجود» همان چیزی است که «وجود» بر آن صدق می‌کند؛ نه بدین دلیل که «موجود» نمی‌تواند بر چیز دیگری غیر از آن صدق کند، بلکه بدین دلیل که فرض دیگری در استدلال در اختیار نیست. اما با توضیح بالا می‌توان به‌درستی همان چیزی را که مصداق «وجود» است، مصداق «موجود» نیز دانست. کافی است در این مورد خاص ذات و مبدأ یک چیز باشند و رابطه نیز همانی در نظر گرفته شود. بنابراین با معنایی کاملاً سازگار با نظریه‌ی ترکیب مشتق (به نحوی که ذات داخل در معنای مشتق باشد) آن چیزی که مصداق «وجود» است، خود مصداق «موجود» نیز است.

حالت سوم را در نظر بگیرید که مشتق مرکب است، ولی ذات خارج از معنای مشتق است: یعنی «موجود» به معنای دارای وجود است. مانند حالت پیشین، برای پیش‌برد حالت سوم فرض می‌کنیم که نظریه‌ی صدق مورد قبول نظریه‌ی مطابقت است. باز مانند حالت دوم، ابتدا بینیم با فرض ترکیب مشتق (به نحوی که ذات خارج از معنای مشتق باشد) و نظریه‌ی مطابقت صدق، اینکه «موجود» بر چیزی صدق کند معادل با چیست. مطابق با این مفروضات، «موجود» بر چیزی صدق خواهد کرد اگر و تنها اگر «دارای وجود» بر چیزی صدق کند اگر و تنها اگر الفی رابطه‌ای با ب داشته باشد و آن رابطه مصداق «...دارای ...

است» و ب مصداق «وجود» باشد. اما در نظریه ترکیب هیچ شرطی نیست که لازم آورد الف و ب باید دو چیز متمایز باشند. نیز در این نظریه هیچ محدودیتی نیست که رابطه متناظر با «...دارای...است» چگونه رابطه‌ای باشد. بنابراین، طبق این حالت از نظریه ترکیب نیز مجاز است که در مواردی ذات و مبدأ یک چیز باشند و در نتیجه، آن رابطه بین الف و ب نیز رابطه‌ی همانی باشد.^{۱۳}

حال فرض کنیم که «وجود» بر چیزی صدق می‌کند. می‌خواهیم نشان دهیم که «دارای وجود» نیز بر چیزی صدق می‌کند. مانند حالت دوم، تنها نامزد مصداق «موجود» همان چیزی است که «وجود» بر آن صدق می‌کند. باز با توضیح بالا می‌توان به درستی همان چیزی را که مصداق «وجود» است، مصداق «موجود» نیز دانست. این بار مسئله ساده‌تر است؛ کافی است در این مورد خاص رابطه، همانی در نظر گرفته شود. بنابراین با معنایی کاملاً سازگار با نظریه ترکیب مشتق (به نحوی که ذات خارج از معنای مشتق باشد) آن چیزی که مصداق «وجود» است، خود مصداق «موجود» نیز است.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، نظریه مشتق هرچه باشد، از صدق «وجود» بر چیزی می‌توان صدق «موجود» بر همان چیز را نتیجه گرفت. تنها کافی است نظریه مطابقت صدق فرض گرفته شود و شرطی به نظریه ترکیب اضافه نشود.^{۱۴} بنابراین، اگر نظریه صدق مفروض در بحث، مطابقت باشد، از اینکه «وجود» بر چیزی صدق می‌کند، نتیجه خواهد شد که «موجود» به معنای اشتقاقی نیز بر چیزی صدق کند.^{۱۵}

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که با فرض نظریه مطابقت صدق و عدم محدودیت برای معنای مشتق، «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر «وجود» بر چیزی (نه لزوماً همان چیز) صدق کند. نظریه مطابقت صدق، نظریه متعارف و مفروض سنت فیلسوفان مسلمان است. همچنین چنان که در بالا اشاره شد، از نظر صدرا محدودیتی برای معنای مشتق (مانند تمایز ذات و مبدأ و تقدم ذات بر مبدأ) وجود ندارد. بنابراین، افزون بر اینکه این دو شرطی بنا بر مفروضات معقوله درست است، این مفروضات مورد قبول صدرا نیز است. از این‌رو، می‌توان این دوشروطی را مورد قبول صدرا نیز دانست. این پایان بخش نخست این نوشتار است. در ادامه بحث را به فلسفه صدرا محدود خواهیم کرد و به این مسئله خواهیم پرداخت که چگونه از اینکه «وجود» بر چیزی صدق کند، می‌توان نتیجه گرفت که وجود در جهان است.

۲. صدق «وجود» و موجودیت وجود

موجودیت در سنت فلاسفه مسلمان گاهی به معنای صدق به کار برده شده است. این کاربرد در سنت اسلامی حداقل تا فارابی پیشینه دارد.^{۱۶} مطابق این کاربرد موضوع موجودیت (که همان صدق است) مفاهیم خواهند بود. برای نمونه «الف موجود است» به معنای آن است که «الف» بر چیزی صدق می‌کند. طبق این کاربرد نمی‌توان در مورد چیزی در جهان گفت که آن چیز موجود است؛ زیرا صادق بودن از اوصافی است که به مفاهیم می‌توان نسبت داد و اشیاء جهان قابلیت و شأنت

صدق بر چیزی را ندارند. در نتیجه، مطابق این معنای از موجودیت، «موجود» بر چیزی در جهان صدق نمی‌کند.

این معنای موجودیت متفاوت از معنایی است که در بخش پیشین بررسی شده است؛ زیرا در آنجا فرض بر این بوده است (یا نتیجه این بوده است) که «موجود» بر چیزی در جهان صدق می‌کند. از این رو، برای اینکه این دو معنای از موجودیت با هم خلط نشوند، معنای صدقی را «موجود ۱» و معنای مورد بحث در بخش پیشین را «موجود» خواهیم خواند.

به نظر صدرا اینکه درباره‌ی مفاهیم گفته شود که موجودند، همین معنای صادق بودن مورد نظر است. بنابراین به نظر می‌رسد صدرا دوشرطی زیر را می‌پذیرد:

(۱) الف موجود ۱ است اگر و تنها اگر «الف» بر چیزی صدق می‌کند.

عبارات صدرا در این مضمون فراوان‌اند. برای نمونه تنها به یک مورد واضح اشاره می‌کنیم:

أن كل مفهوم - كالإنسان مثلا- إذا قلنا إنه ذو حقيقة أو ذو وجود، كان معناه أن في

الخارج شيئا يقال عليه و يصدق عليه أنه إنسان (عمادالدوله، ۱۳۶۳: ۱۰).

اما صدرا به همین مقدار بسنده نمی‌کند و از اینکه «الف» بر چیزی در جهان صدق کند، نتیجه می‌گیرد که الف فردی در جهان دارد. بنابراین، صدرا شرطی دیگری را نیز می‌پذیرد: اگر «الف» بر چیزی صدق کند، آنگاه الف در جهان است. به نظر می‌رسد عکس این شرطی مناقشه‌پذیر نباشد: اگر الف در جهان است آنگاه «الف» بر چیزی صدق می‌کند. از این رو، می‌توان گفت که صدرا علاوه بر دوشرطی ۱ دوشرطی زیر را نیز می‌پذیرد:

(۲) «الف» بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر الف در جهان است.

و كل عنوان يصدق على شيء في الخارج، فذلك الشيء فرده، و ذلك العنوان متحقق

فيه. (عمادالدوله، ۱۳۶۳: ۱۱).

در جهان بودن چیزی نیست جز موجودیت، اما نه موجودیت به معنای صادق بودن. بلکه این همان معنایی است که در بخش پیشین مورد بررسی بوده است. چنان‌که بیان شد، به‌خلاف موجودیت به معنای صادق بودن، طبق این معنای موجودیت، موضوع موجودیت چیزی در جهان است. با داشتن این دو معنای موجودیت، به نظر می‌رسد دوشرطی‌های ۱ و ۲ که صدرا آن‌ها را می‌پذیرد، به نوعی ارتباط دادن این دو معنای موجودیت است. زیرا از مجموع این دوشرطی‌ها ارتباطی میان موجودیت به معنای صادق بودن و موجودیت به معنای درجهان بودن به دست می‌آید.

(۳) الف موجود ۱ است اگر و تنها اگر الف موجود است.

برای صدرا این شرطی‌ها برای تبیین تحقق وجود در جهان اهمیت ویژه‌ای دارند. اجازه دهید در این شرطی‌ها «وجود» را به جای «الف» بگذاریم. نتیجه این خواهد شد:
 (۴) وجود موجود ۱ است اگر و تنها اگر «وجود» بر چیزی صدق می‌کند، اگر و تنها اگر وجود در جهان است، اگر و تنها اگر وجود موجود است.
 عبارات صدرا در مشاعر بر این مضامین تصریح دارند:

أن كل مفهوم - كالإنسان مثلا- إذا قلنا إنه ذو حقيقة أو ذو وجود، كان معناه أن في الخارج شيئا يقال عليه و يصدق عليه أنه إنسان ... فهكذا حكم مفهوم الحقيقة و الوجود و مرادفاته ... و كل عنوان يصدق على شيء في الخارج، فذلك الشيء فرده، و ذلك العنوان متحقق فيه. فيكون لمفهوم الوجود فرد في الخارج، فله صورة عينية خارجية مع قطع النظر عن اعتبار العقل و ملاحظة الذهن (عمادالدوله، ۱۳۶۳: ۱۱).

از این پس «موجودیت» به معنای صادق بودن را کنار می‌گذاریم و اگر لازم بود به جای آن تنها از تعبیر «صادق بودن» استفاده خواهیم کرد. بنابراین، می‌توان جمع‌بندی کرد که از نظر صدرا صدق «الف» بر چیزی معادل با موجودیت (به معنای در جهان بودن) آن چیز است. به طور خاص، اینکه «وجود» بر چیزی صدق کند معادل است با اینکه وجود موجود باشد. با این نتیجه به سراغ بخش بعدی خواهیم رفت که طی آن بررسی می‌کنیم که ترکیب نتایج دو بخش پیشین چگونه استدلالی برای موجودیت وجود ترتیب خواهد داد.

۳. اشتقاق «موجود» و موجودیت وجود

نتیجه بخش نخست این بود که «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر «وجود» بر چیزی صدق کند. نتیجه بخش دوم این بود که «وجود» بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر وجود موجود باشد. اگر این دو نتیجه را با هم ترکیب کنیم خواهیم داشت: «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر وجود موجود است. حال کافی است فرض کنیم که «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق می‌کند. نتیجه موجودیت وجود است.^{۱۸}
 اما صدرا در مواضع متعدد «موجود» را به گونه‌ای تحلیل کرده است که جز با مشتق دانستن آن به لحاظ معنایی سازگار نیست. در مواردی به جای «موجود» به صراحت عبارات «دارای وجود» و «دارای حقیقت»^{۱۹} را به کار می‌برد. در مواردی صریح گفته است که کسی که «موجود» را مشتق نمی‌داند، از جمله کسانی است که از حق عدول کرده یا سخن بی‌دلیل گفته است. در مواردی معتقد است ربط معنای

«موجود» و «وجود» از دو حال خارج نیست: یا «موجود» شامل معنایی زاید بر وجود هست یا نه. این دقیقاً با نظریه‌های بساطت و ترکیب مشتق متناظر است. در مواردی گفته است که «موجود» معنای بسیطی دارد که همان وجود است.

الوجود إذن أحق الأشياء بأن يكون ذا حقيقة، إذ غيره به يصير ذا حقيقة، فهو حقيقة كل ذي حقيقة، ولا يحتاج هو في أن يكون ذا حقيقة إلى حقيقة أخرى. فهو بنفسه في الأعيان (عمادالدوله، ۱۳۶۳: ۹-۱۰).

و تارة ينكرون ثبوت الوجود لا ذهنًا ولا عينا بل يقولون إن الماهية لها اتحاد بفهوم الموجود و هو أمر بسيط كسائر المشتقات يعبر عنه بالفارسية بهست و ليس له مبدأ أصلاً لا في الذهن و لا في الخارج إلى غير ذلك من التعسفات (شيرازی، ۱۹۸۱، ج ۱: ۴۴).

و كون الموجود مشتملاً على أمر غير الوجود أم لم يكن بل يكون محض الوجود إنشا من خصوصيات ما صدق عليها لا من نفس مفهوم الوجود (همان، ۴۱).
لأنه [أى الموجود] إما معنى بسيط كما مرت الإشارة، وإما عبارة عما ثبت له الوجود بالمعنى الأعم (عمادالدوله، ۱۳۶۳: ۲۱).

به نظر می‌رسد شواهد کافی وجود دارد که از نظر صدرا «موجود» معنای اشتقاقی دارد. با این فرض، استدلال این مقاله برای موجودیت وجود پیش می‌رود: «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق می‌کند. پس «وجود» بر چیزی صدق می‌کند. پس وجود موجود است.^{۳۱} صدرا در هیچ‌یک از آثارش چنین استدلالی به نفع موجودیت وجود تنظیم نکرده است. اما به نظر می‌رسد بنا بر فرض‌های مورد قبول صدرا مانند نظریه مطابقت صدق و ارتباط میان دو معنای وجود، استدلال بدون هیچ اشکالی پیش می‌رود. اگر بخواهیم استدلال‌های کل مقاله را بازنویسی کنیم دو استدلال به دست خواهد آمد که به معنایی عکس یکدیگر هستند. نخست اینکه:

«موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی در جهان صدق می‌کند.

نظریه صحیح صدق، نظریه مطابقت است.

بنابراین: «وجود» بر چیزی صدق می‌کند.

اما، اگر «الف» بر چیزی صدق کند، آنگاه الف موجود است.

در نتیجه: وجود موجود است.

و عکس این استدلال نیز با افزودن فرضی درباره اشتقاق که مورد قبول صدرا نیز است (اینکه در معنای مشتق تمایز ذات و مبدأ ملحوظ نیست) به این صورت قابل بیان است:
وجود موجود است.

اگر الف موجود است، آنگاه «الف» بر چیزی صدق می‌کند.

بنابراین: «وجود» بر چیزی صدق می‌کند.

اما نظریه صحیح صدق، نظریه مطابقت است.

و نیز در معنای مشتق تمایز مبدأ و ذات ملحوظ نیست.

در نتیجه: «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی در جهان صدق می‌کند.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که بنا بر فرض‌های مورد قبول صدرا بین یک نظریه در باب معنای «موجود» و نظریه‌ای در باب تحقق و موجودیت وجود، هم‌ارزی برقرار است. «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر وجود موجود باشد. چنین هم‌ارزی‌ای از هیچ طرف آن در آثار صدرا یا شارحان وی نمونه‌ای نداشته است. هم‌چنین حتی اگر کسی معنای عرفی مشتق را ملاک قرار دهد و با عدم محدودیت در معنای مشتق هم‌دل نباشد، هم‌چنان می‌تواند استدلال به نفع موجودیت وجود را بپذیرد.^{۳۳}

نتیجه‌گیری

در این نوشتار استدلال‌هایی تنظیم شد که بنا بر فرض‌هایی مورد قبول از منظر صدرا (نظریه مطابقت صدق و عدم مدخلیت تمایز مصداقی بین ذات و مبدأ در معنای مشتق) بین نظریه‌ای درباره اشتقاق معنایی «موجود» و نظریه موجودیت وجود ارتباط نزدیکی برقرار است؛ «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق می‌کند اگر و تنها اگر وجود موجود است. حتی اگر بر نظریه معنای مشتق صدرا ایراد وارد باشد، استدلال از یک طرف بدون اشکال باقی خواهد ماند؛ اگر «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق کند، آنگاه وجود موجود است. چنین استدلالی به نفع موجودیت وجود در آثار صدرا یا شارحان و پیروان وی سابقه‌ای ندارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نگارنده بر خود لازم می‌داند از سید احمد حسینی و امیرحسین زادیوسفی به سبب هم‌فکری‌ها و مشارکت‌های بسیاری که در محتوای این مقاله، چه به نحو مستقیم و چه غیرمستقیم، داشته‌اند، قدردانی کند. همچنین از سینا سالاری به دلیل برخی نکات ارزشمندش در پیش‌برد برخی از ایده‌های متن سپاس‌گزار باشد.

۲. بحث حاضر محدود به دایره ممکنات نیست؛ بلکه واجب‌الوجود را نیز در بر می‌گیرد. بدین معنا که مهم نیست مصادیق مورد بحث برای «موجود» یا «وجود» ممکن هستند یا واجب. ادعا این است که در

هر مصداقی که «موجود» به معنای اشتقاقی بر آن حمل شود (چه واجب و چه ممکن)، چیزی در جهان هست که «وجود» بر آن صدق می‌کند و بالعکس. باید دقت کرد که نتیجه استدلالاتی که مقاله این نیست که اگر «موجود» به معنای اشتقاقی بر ممکن‌الوجودی صدق کند، «وجود» نیز بر ممکن‌الوجودی صدق خواهد کرد، بلکه تنها این است که اگر «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق کند، «وجود» نیز بر چیزی صدق می‌کند. نکته دیگری که باید بدان توجه کرد این است که اگر کسی قائل باشد که «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق نمی‌کند، آنگاه استدلالاتی که مقاله حاضر پیش نخواهند رفت. نمونه شاخصی از فیلسوفی که معتقد است «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی صدق نمی‌کند، میرداماد است (میرداماد، ۱۳۹۱: ۱۵). به نظر نگارنده افرادی چون سهروردی نیز هم‌نظر با میرداماد هستند و «موجود» را به معنای اشتقاقی بر چیزی در جهان صادق نمی‌دانند. البته بررسی چنین ادعاهای موردی در باب نظر فیلسوفان خاص درباره اشتقاق وجود از حیطة پژوهش حاضر خارج است و لازم است در پژوهش‌های مستقلی از این ادعاها دفاع شود. برای دفاعی از ادعای بالا درباره میرداماد ببینید: حسینی در دست چاپ.

۳. در اینجا مطلب مهمی در مورد اینکه آیا مسئله اشتقاق مسئله‌ای زبانی است یا فلسفی، وجود دارد. به نظر نگارنده، مسئله اشتقاق آن‌گونه که در بحث‌های فلسفی مورد توجه قرار گرفته است، مسئله‌ای فلسفی است. اگرچه در این نوشتار هیچ فرضی درباره پاسخ به این مسئله نخواهیم داشت. تنها نشان خواهیم داد که نظریه‌ای درباره اشتقاق به نظریه‌ای وجود ارتباط دارد. نگارنده بررسی این مسئله را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد، موکول می‌کند. همچنین در این نوشتار به تبعات دیگر اشتقاق معنایی «موجود» پرداخته نخواهد شد؛ نظیر اینکه آیا اشتقاق معنایی «موجود» (در حالتی که مشتق مرکب باشد) منجر به تقدم ذات بر مبدأ خواهد شد یا نه؟ یا اینکه از نظر صدر (یا دیگر فیلسوفان) کدام نظریه در باب مشتق صحیح است. برای بحث حاضر تنها همین کافی است که از نظر صدر «موجود» معنای اشتقاقی داشته باشد.

۴. برای بحثی تاریخی ببینید: حسینی سنکچال و سعیدی مهر، ۱۳۹۵.

۵. در برخی موارد قائلان به بساطت مشتق گفته‌اند که تمایز مشتق و مبدأ در این است که مشتق لایبشراط از حمل است و مبدأ بشرطاً از حمل. برای نمونه به نظر می‌رسد حاجی در تعلیقه بر *اسفار* چنین نظری را گفته باشد (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱: ۳۳۶-۳۳۷، پ ۲). بنا بر این نظر خاص درباره اشتقاق، اگرچه «موجود» بر چیزی حمل می‌شود، اما «وجود» بر چیزی حمل نمی‌شود. درواقع این تنها نسخه‌ای از نظریه مشتق است که استدلالاتی متن بر آن مؤثر نیستند. اما به نظر نمی‌رسد این نظریه، به معنای متعارف کلمه، نظریه مشتق بودن «موجود» باشد، زیرا اگر مشتق لایبشراط است و مبدأ بشرطاً، پس یک حد معنایی مشترک بین این دو وجود دارد که مشتق مرکب است از آن معنا به همراه قید لایبشراطیت و مبدأ مرکب است از همان معنا به همراه قید بشرط لایبشراطیت. این یعنی آن حد مشترک مبدأ واقعی است و هر دوی مشتق و مبدأ مورد بحث (یعنی «موجود» و «وجود»)، درواقع مشتقات آن مبدأ واقعی هستند. بنابراین، مبدأ مورد بحث (یعنی «وجود») از مسئله خارج است. به جای آن، باید دید که رابطه مشتق

مورد بحث (یعنی «موجود») و مبدأ واقعی چگونه است. آن مبدأ واقعی حتی قید لاشرطیت مشتق را نیز ندارد. از این رو، به نظر آن مبدأ واقعی نسبت به مشتق مورد بحث لاشرط مقسمی است. در نتیجه، اگر مشتق بر چیزی صدق کند، آن مبدأ واقعی نیز بر همان صدق می‌کند؛ زیرا اگر قسم بر چیزی صدق کند، مقسم نیز بر همان چیز صدق خواهد کرد. اگر مبدأ اشتقاق واقعی «موجود» را «وجود» بنامیم (و نه مبدأ اشتقاق ظاهری را)، نتیجه این خواهد شد که «وجود» بر همان چیز صدق خواهد کرد. این یعنی استدلال متن در مورد این نظر خاص نیز مؤثر خواهد بود. در ادامه این نظر خاص را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

۶. عبارت «ذات دارای مبدأ» قرار است ترجمه‌ای از عبارت عربی «ذات ثبت له المبدأ» یا «ذات له المبدأ» باشد. به طور مشابه، عبارت «دارای مبدأ» قرار است ترجمه‌ای از عبارت عربی «ثبت له المبدأ» یا «له المبدأ» باشد. ترجمه‌های فارسی بیشتر با عبارات دوم نزدیک‌اند، اما این در ادامه بحث اختلافی ایجاد نخواهد کرد.

۷. نظر مشهور منسوب به دوانی را که «موجود» در ممکنات به معنای منتسب به وجود است، می‌توان ذیل حالت دوم از ترکیب مشتق دانست. تمامی استدلال‌های آتی در این مورد نیز کارساز خواهند بود؛ تنها کافی است به جای «دارای وجود» عبارت «منتسب به وجود» را جایگزین کنیم.

۸. مراد از نظریه مطابقت صدق در این بحث نظریه انحفاظ بین ذهن و خارج نیست. مسلماً از نظر صدرا و بسیاری فیلسوفان مسلمان وجود منحفظ بین ذهن و خارج نیست؛ به این معنا که امری بین مفهوم و مصداق آن مشترک باشد. بلکه مراد از نظریه مطابقت صدق تناظر بین مفاهیم و ساختار معانی مرکب و واقعیاتی است که مصداق آن‌ها هستند؛ به این معنا که اگر مفاهیم مرکب بر چیزی صدق کنند، اجزاء آن مفاهیم نیز بر چیزی صدق کنند. این نظریه حداقلی صدق درباره وضعیت وجودشناختی مصداق مفاهیم در جهان ساکت است. بنابراین، اهمیتی ندارد که آن مفهوم مرکب از معقولات اولی باشد یا از معقولات ثانیه. اتفاقاً این نظریه صدق مورد تأیید صدرا نیز است. وی مدعی است که معقولات ثانیه (علاوه بر معقولات اولی) نیز حظی از وجود دارند (شیرازی، ۱۹۸۱؛ ج ۱، صص ۳۳۴-۳۳۸). این نظریه مدعی نیست که اگر مفهومی مرکب بود، مصداق آن نیز در جهان مرکب است؛ تنها کافی است اجزاء مفهوم مرکب بر چیزی صدق کنند. چنان‌که در ادامه خواهد آمد این مدعا نیز هم‌خوان با نظرات صدرا است. به این معنای حداقلی از مطابقت، می‌توان از صدق «وجود» بر وجود یا از مطابقت «وجود» و وجود سخن گفت، بدون اینکه چیزی بین ذهن و خارج منحفظ باشد. از داور ناشناس محترمی که اشکال ایشان باعث تدقیق این نکته شد، سپاس گزارم.

۹. در اینجا برای ادامه استدلال مهم نیست که آیا مصداق «است» را جدای از مصداق «...دارای...» بگیریم یا نه. در اینجا و پس از این در استدلال‌های آتی در متن مقاله هیچ‌گاه مصداق «است» را جدای از مصداق «...دارای...» لحاظ نخواهیم کرد. اگر جدا بگیریم تنها تفاوت این خواهد بود که باید به غیر از آن سه مورد - یعنی الف، ب و رابطه - چیز چهارمی باشد که مصداق «است» باشد. اما این در پیش‌برد استدلال نقشی نخواهد داشت.

۱۰. صدرا در مواضع متعدد چنین نظری را در مورد «موجود» و «وجود» ابراز کرده است. برای نمونه:

و كون الموجود مشتملا على أمر غير الوجود أم لم يكن بل يكون محض الوجود إنما
ينشأ من خصوصيات ما صدق عليها لا من نفس مفهوم الوجود. (شیرازی، ۱۹۸۱،
ج ۱: ۴۱)

لأنه [أى الموجود] إما معنى بسيط كما مرت الإشارة، وإما عبارة عما ثبت له الوجود
بالمعنى الأعم. (عمادالدوله، ۱۳۶۳: ۲۱)

البته وی هیچ‌گاه این نظر را به همه مشتقات تعمیم نمی‌دهد. اما برای مشاهده چند نمونه دیگر از
چنین نظرات موردی از صدرا ببینید: انواری و کلباسی، ۱۳۹۴.

۱۱. این به معنای قراردادی بودن معنای اصطلاحات فلسفی نزد فیلسوفان نیست. چگونگی اختلاف
معنایی اصطلاحات فلسفی و مشابه‌های عرفی آن‌ها مسئله پر دامنه‌ای است که از بحث حاضر خارج
است.

۱۲. به نظر می‌رسد صدرا در *سفار آنجا* که می‌گوید «بل المفهوم واحد عندهم فى الجميع سواء طابق
إطلاقهم عرف اللغويين أم لا» (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱: ۴۱)، چنین نظری را در مورد رابطه معنایی
«وجود» و «موجود» و اختلاف آن با معنای عرفی این الفاظ دارد.

۱۳. مجدداً همان اشکال مربوط به حالت دوم ممکن است به این نظر نیز گرفته شود. پاسخ‌های
متناظر در اینجا نیز قابل بازسازی هستند.

۱۴. البته ممکن است کسی معنای عرفی مشتق را ملاک قرار دهد و در اثر آن، این نتیجه را
گردن نهد. نگارنده در حال حاضر استدلالی در دست ندارد که چنین نظری را تضعیف یا مردود کند.
اما بحث در ادامه این نوشتار در بخش آتی مستقل از صدق این دوشروطی است. حداکثر نتیجه
این خواهد بود که دوشروطی‌ای که کل مقاله قصد دفاع از آن را دارد تنها از یکسو درست است.
خوشبختانه این سوی درست دوشروطی همانی است که نتیجه مهمی برای صدرا دارد: استدلالی نو برای
موجودیت وجود.

۱۵. چنان که در طول استدلال به آن اشاره شد، اینکه آیا «موجود» بر چیز دیگری غیر از وجود
(نظیر ماهیات ممکن) صدق می‌کند یا نه، از این فرض‌ها به دست نمی‌آید. بنابراین، این نظر سازگار
است با اینکه «موجود» به معنای اشتقاقی بر امور غیر از وجود (نظیر ماهیات ممکن) نیز صدق کند.
همچنین این نظر می‌تواند سازگار باشد با اینکه «موجود» به معنای اشتقاقی تنها بر وجود (مصدق
«وجود») صدق کند، اما بر هیچ چیز غیر از وجود صدق نکند. افزون بر این، این نظر می‌تواند سازگار
باشد با اینکه «موجود» به معنای اشتقاقی تنها بر وجود (مصدق «وجود») صدق کند، اما بر هرچه

غیرووجود تنها به نحو غیراشتقاقی صدق کند. تفصیل این حالات و نتایج مترتب بر آن از حیطة بحث حاضر خارج است.

۱۶. ببینید: فارابی، ۱۹۷۰.

۱۷. یک مسئله مهم در خوانش صدرا در اینجا رو می‌نماید؛ صدرا در این عبارات هیچ قیدی برای «الف» مورد بحث ما نمی‌گذارد. در واقع، او این دوشروطی‌ها را به طور کلی مطرح می‌کند و درباره وجود نتیجه می‌گیرد. بنابراین، باید درباره ماهیات ممکن نظیر انسان نیز نتیجه بگیرد که چون «انسان» بر چیزی در جهان صدق می‌کند، پس انسان در جهان است. این نتیجه‌ای است که با خوانش فیاضی (۱۳۸۸) از صدرا هماهنگ و با خوانش عبودیت (۱۳۸۵) ناسازگار است. گرچه نگارنده با خوانش فیاضی هم‌دل است، در اینجا قصد ندارد که چنین نتیجه‌ای از بحث را مورد بررسی قرار دهد. پاسخ به چنین مسأله‌ای در خوانش صدرا نیاز به بررسی و توجیه متونی دارد که در آن‌ها صدرا کم‌وبیش تصریح دارد که ماهیت تنها به معنای صدق بر جهان موجود است. نظیر این متون (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۵: ۲) (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲: ۲۸۶-۲۹۱ و ۳۳۹-۳۴۱). نگارنده این بررسی را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد، موکول می‌کند.

۱۸. اگر در بحث اشتقاق شخصی نظر عرفی مشتق را ملاک قرار دهد، اینجا تنها خواهد پذیرفت که اگر «موجود» به معنای اشتقاقی بر چیزی در جهان صدق کند، «وجود» نیز بر چیزی صدق خواهد کرد. چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، همین مقدار نیز برای پیش‌برد چنین استدلالی کافی است.

۱۹. از نظر صدرا «دارای حقیقت» و «دارای وجود» مترادف‌اند: «و کون الشیء ذاحقیقه معناه أنه ذووجود» (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۹).

۲۰. صدرا در *مسائل قدسیه* (شیرازی ۱۳۷۸؛ ۲۰۳) و در *رساله اتصاف ماهیت* به وجود نظر این گروه را با تفصیل بیشتری بیان می‌کند و با مثال توضیح می‌دهد که چگونه صاحبان این نظر درباره همه مشتق‌ها چنین گفته‌اند و نه فقط درباره وجود. متن رساله اتصاف چنین است:

و منهم من قال ان المهیة لا اتصاف لها بالوجود لا خارجا و لا ذهنًا اذ لیس لها تحقق لا فی الخارج و لا فی الذهن و ان مناط صدق المشتق علی شیء و حمله علیه اتحادہ بمفهوم المشتق لا قیام مبدء الاشتقاق به و مفهوم کل مشتق لیس الا معنی بسیط یعبر عنه فی الفارسیة بمثل هست و دانا و توانا و سفید و سیاه و امثالها فلا عروض للوجود اصلا علی المهیة و معنی کون الوجود عارضا للمکن أنه محمول علیه خارج عن مهیة لیس بذاتی له (شیرازی، ۱۳۰۲: ۱۱۳).

۲۱. اگر این استدلال درست باشد، می‌توان فهمید که چرا فیلسوفی چون میرداماد نظر به عدم اشتقاق معنایی «موجود» داده است (میرداماد، ۱۳۹۱: ۱۵). بعید نیست که وی مشرف به این حقیقت بوده است

که قول به اشتقاق معنایی «موجود» نتیجه‌ی سراسری دارد که قصد نداشته است بر آن گردن نهد: موجودیت وجود.

۲۲. چنان که در مقدمه اشاره شد، مقاله حاضر به ادعای دوم صدرا در باب وجود - یعنی اولویت وجود بر ماهیت در موجودیت - نمی‌پردازد. اما در پایان این مقاله نکته‌ای می‌توان در این باره گفت. معانی متفاوتی برای «اولویت» می‌توان تصور کرد. یکی از این معانی می‌تواند این باشد: الف بر ب در موجودیت اولویت دارد اگر و تنها اگر ب موجود باشد، الف نیز موجود است و نه لزوماً برعکس. بدین معنا، بنا بر استدلال بخش نخست و دوم، می‌توان گفت که وجود در موجودیت بر هرچه غیر خود اولویت دارد: اگر الف موجود باشد نتیجه می‌شود که وجود موجود است، اما از اینکه وجود موجود باشد نتیجه نمی‌شود که چیز دیگری هم موجود است. از این رو، به این معنای از اولویت می‌توان گفت که وجود در موجودیت بر هرچه غیر خود اولویت دارد. این نتیجه با خوانشی که فیاضی (۱۳۸۸) از اصالت وجود داده است، کاملاً هم‌خوانی دارد. تفصیل بحث اولویت از حیطة نوشتار حاضر بیرون است. نگارنده آن را به متن دیگری که در دست نگارش دارد موکول می‌کند.

- فهرست منابع

- انواری، سعید و فائزه کلباسی (۱۳۹۴). ساختار تحلیل زبانی نظریات فلسفی ملاصدرا. *فلسفه و کلام اسلامی*، دوره ۴۸، شماره ۱، صص ۱۹-۳۴.
- حسینی، داود (در دست چاپ). جعل و وجود؛ نظر میرداماد در باب وجود. *فلسفه و کلام اسلامی*.
- حسینی سنگچال، سید احمد و محمد سعیدی‌مهر (۱۳۹۵). بررسی انتقادی استدلال سید شریف جرجانی بر بساطت مشتق. *خردنامه صدرا*، شماره ۸۵، صص ۷۹-۹۵.
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۰۲ ق). *مجموعه الرسائل التسعه*. قم: مکتبه المصطفی.
- (۱۹۸۱ م). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن*. تصحیح: محمد خواجوی. قم: انتشارات بیدار.
- (۱۳۷۸). *سه رساله فلسفی*. مقدمه، تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- عبودیت، عبدالرسول. (۱۳۸۵). *درآمدی بر نظام حکمت صدرا*. جلد اول. تهران و قم: انتشارات سمت و انتشارات مؤسسه پژوهشی امام خمینی.
- عمادالدوله (۱۳۶۳). *ترجمه و تشریح مشاعر*. تصحیح هانری کربن. تهران: کتابخانه طهوری.
- فارابی، محمد بن محمد. (۱۹۷۰ م). *کتاب الحروف*. تصحیح محسن مهدی. بیروت: دارالمشرق.

فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۸). *هستی و چیستی در مکتب صدرایی، تأملی نو در اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و تفاسیر و ادله و نتایج آن*. تحقیق و نگارش: حسینعلی شیدان شید. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

----- (۱۳۹۱). *الافق المبین*. به تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران: میراث مکتوب.